

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم مرحوم شیخ عده‌ای از تنبیهاات را در ذیل این مسئله بیان فرمودند.

مسئله، مسئله ولایت از قبل جائز بود. دو موردش فرمودند اشکال ندارد. یکی اینکه خدمت مسلمانان باشد و بتواند به مومنین خدمت

بکند، کما اینکه در قضیه مثلاً علی بن یقظین بود.

مورد دومش هم این که اکراه باشد، کسی را وادار بکنند. اکراه بکنند به اینکه قبول ولایت بکند.

که در مثال بارزی که در روایات ما وارد شده، قصه حضرت رضا(ع) و اجبار ایشان به قبول ولایت عهد است.

که این توضیحاتش چند بار گذشت دیگر تکرار نمی‌کنیم.

عرض کردیم مرحوم شیخ قدس الله نفسه بعضی از فروع مسئله را در اینجا به عنوان تنبیهاات آوردند. تنبیه دوم در بیان حقیقت اکراه و

اینکه اکراه چه جور محقق می‌شود اصولاً. البته عرض کردم این مبحث اکراه از دو زاویه مختلف کاملاً قابل بحث است. یکی زاویه عقلایی

که الان هم هست، در قوانین امروزی هم هست مفصل و در جهات مختلف هم هست. عرض کردیم دیروز اشاره کردم گاهی در خود

واجبات است، در محرمات است، اکراهش بکنند به ترک واجب، یا اتیان محرمات، و محرمات هم این طور نیست که حالا فرض کنید آن

محرمات، فرض کنید یک کسی را اکراه کنند که جاسوسی بکنند برای یک کشوری. خب این هم می‌شود می‌گوید آقا من را مجبور کردند

می‌خواستند من را بکشند، چنین شد و چنان شد، از همین درجات بگیرد تا به طور طبیعی، یعنی آن چیزی که طبیعی هست، یکی اینکه

جایی که بحث از خود عمل مطرح است، اکراه بشود بر او، یا عمل واجب بوده یا محرم بوده. جایی که صحبت از جهات اعتقادی است،

مثل قصه عمار. جایی که صحبت از عبود و التزامات است. من این تعبیر التزامات را شاید بعد از این زیاد به کار ببرم بواش یواش در بحث

فقه. به جای کلمات عقد یا شرط امروزه در دنیای قانون روز یعنی در کلمات عربی بیشتر کلمه التزامات را به کار می‌برند، و مراد ما هم

التزامات شخصی است. التزامات شخصی چیزهایی است که انسان خودش به عهده می‌گیرد. مثل عقد. التزامات شخصی یک عرض

عریضی دارد، نذر و قسم و اینها هم جزء التزامات شخصی هستند، هر چیزی را که شما برای خودتان قرار می‌دهید، عقود و ایقاعات

و اینها تمام در دایره التزامات هستند. مثلاً من ملتزم می شوم که این کتاب را به این مقدار بفروشم، این را اصطلاحاً التزامات می گویند. آن وقت اقسامی که دارد مثل عقود هست، نذور هست، شروط هست و الی آخره.

من کلمه التزامات را اگر به کار بردم مرادم این است. حالا چون کمی شاید تازگی داشته باشد. مجموعه اینها. مثلاً انسان مکره بشود به التزام به چیزی یا مکره بشود به ایقاع به چیزی. که من کراراً عرض کردم یکی از اکراهاتی که در دنیای اسلام یواش یواش واقع شد و متعارف هم شد و بعد به فقه هم اثر کرد، اکراه می کردند به طلاق زنش، مثلاً می دانستند این زن ها که باید طلاق بدهد، آن قصه یزید هم دارد که خیلی معروف است. این بعد یک سنت شایعی بود که بعضی از بزرگان اکراه می کردند افراد را به طلاق زنشان. و طلاق ایقاع، اکراه به ایقاعات، اکراه به عقود هست. ما به جای عقود و ایقاعات و اینها همه را بر می داریم می گوئیم اکراه به التزامات. کلمه اکراه می کنند انسان را به یکی از التزامات که انجام بدهد و طبیعتاً محل بحث ترتیب آثار است. چون التزامات آثار دارد. محل بحث در آنجا ترتیب آثار است و آن حدودی که آثار بر آن بار می شود. چون انشاء الله خواهد آمد در بحث مکاسب، انشاء الله خدا توفیق بدهد که زودتر اینها را تمام بکنیم، آنجا یک توضیحاتی راجع به این جهت عرض خواهیم کرد. و بحث دیگر اکراه در مسائلی است که اصطلاحاً در فقه ما به آروش معروف است با همزه، آروش جمع آرش یعنی باب ضمانات، ضمان هم خب می دانید دو معنا دارد: ضمان به معنای عام و ضمان به معنای خاص. اینجا مراد ما از ضمان به معنای عام است. ضمان آن چیزی که انسان به عهده بگیرد. کفالت هم به این معنا ضمان است، حواله هم، الی آخره... حالا من دیگر وارد آن بحث نشوم.

پس یک بحث اکراه در بحث آروش، یک بحث اکراه در بحث حدود است، اکراهش بر مثلاً نستجیر بالله دزدی مثلاً یا الی آخره... یک بحث اکراه هم در مباحث جنایات و دیات است.

خب روشن شد؟ خیلی عرض عریضی دارد، یعنی این بحث، بحث عرض عریضی است. در تمام اینها امروزه بشر می آید جواب می دهد بر اساس ادراکات عقلایی، ادراکات عقلایی خودشان.

و این خیلی خوب است. من گاهی اوقات این مباحث را چند بار تکرار می کنم تا برای آقایان روشن بشود که این کار، کار خوبی است که آقایان اطلاع پیدا بکنند.

انصافش تا آنجایی که خود من خبر دارم تحقیقات مثلاً غربی ها یا شرقی ها حالا هر چه هست، راجع به این قسمت ها نسبت به دنیای ما، یعنی نسبت به دنیای فارسی زبان یک مقداری ضعیف است. اما من در کتاب های عربی بیشتر دیدم. و این کار خوبی است اصولاً

مخصوصاً که من کراراً عرض کردم شواهد قطعی تاریخی ما در طی چند هزار سال نشان می دهد همیشه ما بهترین راه، یکی از راه های عمده فرهنگ برای ما ترجمه بوده است. فرض کنید طب یونانی، طب هندی، طب چینی، اینها ترجمه شده. البته ماها به خصوص ایرانی ها یک خصلتی داشتند که بعد از ترجمه خودشان کار می کردند، خودشان تنقیح می کردند و ابداع می کردند. به حیثی که گاهی اینها بهتر از آن نسخه اصلی هم بود. این هم اصلش ما ترجمه می گرفتیم، این که شنیدید در اروپا مثلاً قانون شیخ الرئیس را درس می دادند، راست هم هست، با اینکه قانون شیخ الرئیس تلخیص افکار یونانی ها است دیگر. اگر کسی کتاب ها را خوانده باشد می داند. لکن وقتی نگاه می کردم قانون جمع و جور بود، خیلی مرتب بود، نکات هم داشت. چون هر علم یک ظرفیتی دارد، نکته های فنی دارد. ظرفیت های علم طب هم داشت، کلیاتش هم داشت، ظرفیت هایش را هم داشت، این در خود متون اصلی به این زیبایی نبود. در خود متون اصلی همان جالینوس و دیگران به این زیبایی نبود که در کلمات شیخ بود. لذا به جای اینکه آنها درس بخوانند می آمدند کتاب های خود شیخ الرئیس را می خواندند. این را ما داریم.

لذا این فکر خوبی است که این نقش ترجمه در زمان ما شدیدتر بشود. خب غربی ها دارند کار می کنند، زحمت کشیدند انصافاً مطالبی را مطرح کردند. ما هم می توانیم آنها را بخوانیم هم می توانیم آنها را نقد بکنیم داوری بکنیم، تحلیل بکنیم، نقد بکنیم، و هم می توانیم طرح های جدیدی را هم بدهیم. آن مطلوبی که نزد ماست فقط این نیست که بگوییم او این را گفت و فلانی این را گفت، نه و در حد این هم که مثلاً بگوییم فلانی در کتابش این را گفت و او چه گفت، اینها کافی نیست، احاطه به فکر مهم است. من می بینم بعضی از آقایان از این معاصرین برای ما آوردند یک چیزهایی، فرض کنید فکر یک کسی را در یک مسائل جامعه شناسی نقل می کند، بیشتر نقل می کند، احاطه ندارند. احاطه به آن فکر مهم است و نه نقل آن فکر. و بعد از آن هم مسئله نقد او و بعد از آن هم مسئله اختیار و باز کردن ابواب جدید. اینکه ما بگوییم چه گفت این کافی نیست، یک خودمان را باید در آن حدی که همدوش آن آقا هستیم بتوانیم مطلب را مطرح بکنیم نه در حد یک مترجم افکار دیگران.

به هر حال این یک بحث که طبعاً این بحث به نظر ما جایش در حوزه خالی است. خوب است، بحث های خوبی است. و در حوزه های ما نمی شود متعارف.

بحثی که الان در حوزه های ما متعارف است که عرض کردیم اصلش هم از اهل سنت شروع شد، تفریعاتش هم از آنها شروع شد، مسئله همین بحث اکراه در همین زوایا از روایات است و از آیات.

همین بحث‌هایی که الان گفتیم بعینه خود بحث. جای دیگر هم نمی‌خواهد برویم. لکن چون در آیات (الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان) در یک مورد داریم. اضطرار را هم در یک مورد داریم در همان میته ما میته و این جور چیزها. روایات هم روایت رفع عن امتی ما اکرهوا علیه داریم یا در روایت، این سنی‌ها ندارند مضطر علیه، ما داریم. ما داریم که کل شی اضطر علیه ابن آدم فقد احله الله لیس شیء مما حرمه الله الا و قد احله لمن اضطر علیه، این روایتی است البته موثق است مال ابی بصیر یا مال سماعه.

علی ای حال کیف ما کان این بحث تدریجاً در میان دنیای اسلام هم مطرح شد. لکن طبق همان قاعده کلی دنیای اسلام متأثر شد به دلیل شرعی. یعنی همان بحث‌هایی را که الان ما بعینه در کفر و عقاید و فعل و واجبات و محرمات و اینها همین جور شما بگیرید این بعینه آمد فقط با این فرق که اینها سعی کردند این را از مثلاً رفع عن امتی ما اکرهوا علیه در شیعه البته من دیروز هم اشاره کردم حدیث رفع در شیعه شهرتش بعد از قرن یازدهم است تقریباً. خیلی هم دیر است این حدیث رفعی که ما داریم رفع عن امتی. و سرش هم این است که این حدیث رفع در کتاب صدوق مرسل آمده، در کتاب کافی در ابواب ایمان و کفر آمده، در فروع نیامده، شیخ طوسی هم نیاورده. اصحابی که ما بعد داریم متأثر به شیخ طوسی هستند.

من یک وقتی مختلف را چون یک مقدارش را کار کردیم. هر چه روایت در مختلف، آن که من دیدم، آن جلدی که من کار کردم، تماماً از تهذیب نقل می‌کند، تهذیب و استبصار، اصلاً از کافی نقل نمی‌کند. حتی گاهی حدیثی را نقل می‌کند در تهذیب هست سندش ضعیف است، می‌گوید حدیث ضعیف است، همان حدیث با همان سند در کافی هست از راه دیگری، سندش درست است. خیلی عجیب است این برای ما هنوز هم برای من تعجب آور است.

صدوق را هم می‌آورد می‌گوید روی الصدوق فی الفقیه مثلاً صحیحاً حسناً، صدوق را هم می‌آورد. اما خیلی عجیب است علامه کافی را نمی‌آورد. خیلی تعجب آور است.

و طبعاً علامه یکی از چهره‌های بسیار اثرگذار در فقه شیعه مال بعدی‌هایش است. از چهره‌های بسیار اثرگذار است. این سر این که حدیث رفع در میان شیعه تا مدت‌ها محجور بود، محجوریتش نکته‌اش این بود. بعد که اخباری‌ها آمدند به شدت با براءت مخالفت کردند مخصوصاً در شبهات تحریمیه، به شدت، عده‌ای از آنها که در شبهات وجوبیه هم قبول نکردند، مشهورشان قبول کردند، براءت بود، و در براءت به شدت مخالفت کردند، و در مقابلشان حدیث رفع بود. در وسائل هم هست جلد ۱۸ وسائل حدیث رفع آورده، توجیه کرده ۵ و ۶ تا ۱۲ تا نمی‌دانم چند تا جواب داده از حدیث رفع.

این منشأ شد که اصولی ها که بعد آمدند قرن دوازدهم مرحوم وحید بهبهانی به عکس اخباری ها روی حدیث رفع خیلی مانور دادند. به عکس شد این دفعه. این که الان در زبان شما حدیث رفع خیلی معروف است این هم به زمان وحید بر می گردد خیال نکنید خیلی قدیم است. حدیث قدیم است نمی خواهم بگویم قدیم نیست اما این که الان این قدر در زبان شما شهرت دارد این توسط وحید یعنی قرن دوازدهم تا قرن پانزدهم که ما هستیم. در حقیقت سه قرن است که این حدیث در اوساط شیعه فوق العاده مشهور شده مخصوصاً مرحوم شیخ نسبتاً آثار بیشتری را از حدیث درباره حدیث بحث های بیشتری انجام داده و بعد از مرحوم شیخ تقریباً می شود گفت مبدع باید گفت مبدع، چون بعدی ها کم و زیاد کردند، مبدع اصول اباحت حدیث رفع مرحوم نائینی است. حرف های شیخ و دیگران و خودش را هم اضافه کرده، انصافاً موارد تمسک به حدیث رفع و خصوصیات و فلان، خیلی با تشبیهات و مقدمات و مؤخراتش خیلی ایشان روی حدیث رفع کار لطیفی انجام دادند.

مراد من یک مقدار شخص نائینی است، حوزه هم همین طور بوده، یعنی در حرف های آفاضیاء هست، در حرف های دیگران هم هست، اما در حرف های آقای نائینی خیلی جمع و جور و مرتب و حالا ذوق ما به حرف های نائینی بیشتر است و عده ای هم به آفاضیاء بیشتر است.

به هر حال و در حوزه های ما دیگر انصافاً خیلی شرایطش و شروطش و کجایش تمسک است، مفادش چیست، سلب است ایجاب است الی آخره، یک مقدارش را هم بعد در همین بحث های اصول انشاء الله بحث اول یک مقداری را به یک مناسبتی متعرض می شویم. غرض این که فقط می خواستم این نکته را عرض کنم. حدیث رفع بین اهل سنت ان الله تجاوز دارد و رفع و وضع عن امتی ما استکروهوا علیه، این هم دارد. اما یکی ما شش تا است، آنها شش تا را ندارند اهل سنت. این که می گویم حدیث رفع در دنیای شیعه، چون آن حدیث رفع در دنیای سنی ها، آن هم از قرن دوم راه افتاد انصافاً، انصافاً حدیث رفع اهل سنت هم راه افتاده، ولو بزرگان شان مثل بخاری، مسلم، احمد بن حنبل قبول ندارند، آنها اصلاً حدیث رفع را قبول ندارند کلاً. مع ذلک بینشان راه افتاده نمی شود انکار کرد. به عنوان کلام قطعاً، به نظرم اگر آقایان دارند به نظرم در خود بخاری هم دارد بابی، بابی در بخاری دارد اما حدیث نقل نمی کند. همان ما اگرهوا علیه ما استکروهوا، باب ان الله تجاوز، به نظرم یک بابی دارد در بخاری، حالا در ذهنم این طور است اما حدیث را نقل نمی کند. این به خاطر اشتها این عنوان است. از بس این عنوان اشتها دارد، لکن خب عقیده ندارد به خود حدیث و معتقد نیست.

.....
علی ای حال خوب دقت بکنید طبیعتاً از قرن دوم عرض کردیم ابتدای فقه از قرن اول است. لکن اشتداد فقه در بین اهل سنت و تفریعات و بحث های فراوان از اواخر قرن اول تا اوایل قرن سوم. خیلی بزرگان مذاهب، تمام ائمه فقه اهل سنت در این فتره زمانی هستند. اواخر قرن اول و اوایل قرن سوم.

مذاهب اربعه و دیگران و مذاهب شاذه ای که الان معمول بها نیست مثل ابن مبارک و مثل فرض کنید صولی و دیگران، مذاهب تمام در این فتره هستند. خیلی این فتره زحمت کشیده شده. و فکر می کنم عرض کردم دیروز هم، فکر می کنم از دستگاه خلافت فروع را به اینها ارجاع می دادند، اینها روی فروع کار کردند. خیلی انصافاً فقه اهل سنت، فقه ما در این زمینه این طور نیست، چون عصر امام است، اصلاً فقه ما نکات کلی اش توسط ائمه (ع) بیان شده و بعد از این هم یعنی قرن چهارم که تقریباً دیگر فقه ما شروع کرد به تدوین کردن، بیشتر به همان کلیات، مثلاً آن الله تجاوز اما اگر هوا علیه، اما حالا این که اکراه کجاست، چیست، خیلی وارد این بحث نشده اند. بله، مرحوم شیخ طوسی عده ای از این فروع را وارد کرد در خلاف و مبسوط، باز هم آن قدر چون می فهمیدند اصحاب که مثلاً در روایات ما نیست، در فتاوی مهشور ما نیست. از زمان علامه هم تا یک مقداری باز مطرح شد. خود مرحوم محقق ندارد اما علامه دارد، و اصولاً بعد از علامه یک توجهی فقهای ما دارند روی فروع و اصول به اهل سنت مثل شهید اول، شهید ثانی، اطلاعات دارند، آگاهی دارند، ملاقات دارند، و به ذهن ما می آید مرحوم محقق کرکی و بعد مرحوم محقق اردبیلی قدس الله نفسه انصافاً اینها یک زمینه هایی برای فقه ما ایجاد کردند که شروع کرد هم تحلیل گذشته ها و نقد و بررسی و یکی یکی اموری که تا حالا مثلاً اجماعی بود شهرت بود، یکی یکی بررسی کردن، این از کجا پیدا شده، دلیلش چیست، مناقشه کردن، این باب جدیدی است، این باب نبود تا قبل از این دو سه بزرگوار. و تقریباً آن تحلیل ها و ریزه کاری ها بیشتر توسط وحید بهبهانی مخصوصاً چون به خاطر اخباری ها، وحید بهبهانی خیلی در این جهت نقش بزرگی دارد. و بعد از ایشان کسی که خیلی نقش فوق العاده ای در این تفریعات دارد در فقه ما مرحوم شیخ جعفر کبیر است، لذا معروف شده به شیخ جعفر کبیر کاشف الغطاء. همین کشف الغطاء ایشان با اینکه ظاهراً کتاب فتوایی است، خیلی تفریع دارد، خیلی ظرافت دارد، انصافاً این کتاب کشف الغطاء ظرافت های بسیاری دارد. و بعد هم شرح قواعدی که ایشان نوشته، تا آنجایی که من می دانم ناقص است، الان نمی دانم، یک جلدش هم هفت هشت ده سال پیش چاپ شد، نمی دانم جلد دو هم چاپ شده یا نه، یک جلد شرح قواعد تا حالا مخطوط بود که مرحوم شیخ خیلی از این تحقیقات مکاسب محرمه را در حقیقت از آنجا گرفته، و توسط فرزند ایشان، چون ایشان شاگرد پسر ایشان هم هست، شیخ موسی، پسر شیخ جعفر. خب شیخ اینها را خیلی منظم کرده انصافاً تا حد زیادی و بعد خیلی از این کارهای اصولی اش مخصوصاً و باز همین قسمت های فقه، فقه قاعده ای ایشان نه مکاسب محرمه، توسط مرحوم نائینی خیلی تنقیح شده است.

اینجا در بحث مکاسب مرحوم آقای اصفهانی هم نقش بزرگی دارد انصافاً. و این بخش ما، یعنی بخش مکاسب ما، انصافاً خیلی تنقیح زیادی شده، بخش عبادات ما به این مستوا نیست، خیلی زحمت کشیده صاحب جواهر قدس الله نفسه، مخصوصاً جواهر و بعد هم عده‌ای که بعد آمدند، اما بخش مکاسب ما مخصوصاً مکاسب قاعده‌ای را خیلی بعد از شیخ رویش کار شده، خیلی کار شده، من فکر می‌کنم به اندازه فقه قاعده‌ای روی فقه منصوص ما روی عبادات ما به این مقدار کار عمیق کمتر شده. کار جواهر هم خوب است، خیلی زحمت کشیده انصافاً، مرد بزرگواری هم هست، و زحمات زیادی، اما این قسمت را بیشتر علمای ما از زمان شیخ تا حالا انجام دادند. علی ای حال این بخش به اصطلاح اکراه را شیخ به این مناسبت در اینجا آورده، عرض کردم این بخش اکراه در عبادات می‌آید، در معاملات می‌آید، در التزامات می‌آید، در آروش می‌آید، در جنایات می‌آید، اختصاص به یک جا ندارد و اهل سنت که فروع زیادی را متفرع شدند، قرن‌ها ما این فروع را نداشتیم اصلاً. بعدها خود اهل سنت این مباحث را در ضمن یک عنوان دیگری به نام الاشباه و النظائر جمع آوری کردند. مثلاً راجع به اکراه کلیه فروع اکراه را یک جا آوردند، شد علم الاشباه و النظائر.

این الاشباه و النظائر یعنی شبیه، این شبیه آن است. اکراه بر ترک نماز، اکراه بر ترک روزه، دقت می‌کنید. شبیه‌های آن، اشباه و نظایر را بررسی کردند که تقریباً می‌شود گفت یک فن جدایی شده است.

علمای ما از همان قدیم هم اینها را به عنوان، ما الاشباه و النظائر داریم، اشتباه نشود. مرحوم یحیی بن سعید حلی کتاب الاشباه و النظائر دارد، آن فقه است. آن الاشباه و النظائر نیست که سنی‌ها نوشتند. این دو تا با همدیگر اشتباه نشود. اشباه و نظائر یحیی بن سعید چاپ هم شده، با اینی که فرض کنید سیوطی نوشته نه.

آن وقت الاشباه و النظائر در فقه اهل سنت روی مذاهب اربعه نوشتند. من به بقیه‌اش خیلی مراجعه نداشتم، دیدم، اما بیشترین انسم با این کتاب سیوطی است که فقه شافعی نوشته است. قشنگ هم نوشته انصافاً خیلی زحمت کشیده، نسبت به خودش خوب زحمت کشیده است.

و الاشباه و النظائر مالکی هم هست، حنفی هم هست، همه فقه‌ها دارند، غرض اختصاص به این... کتاب مشهورتری که من به آن مشهورتر مراجعه می‌کنم کتاب سیوطی است، جلال الدین سیوطی که خودش شافعی است، روی فقه شافعی نوشته است.

ما از همان زمان‌ها به نام القواعد الفقهیه مثل مرحوم فاضل مقداد دارد نزد القواعد الفقهیه، ما به این عنوان نوشتیم. شهید اول هم دارد ۱۰:۲، مرحوم شهید ثانی هم به اسم تمهید القواعد دارد. تمهید القواعد شهید ثانی این طور نیست که ما الان می‌گوییم. مخلوط است

.....
با قواعد ادبی و نحوی و صرفی هم مخلوط است. حالا من نمی خواهم توضیح بدهم، لکن این اشباه و نظایر یا قواعد فقهیه، در این صد سال، یکصد و پنجاه سال اخیر شیعه نزدیک دویست سال، این هم رشد خوبی کرده، مرحوم صاحب قوانین دارد، دیگران دارد. و مخصوصاً باز مرحوم نائینی، چون مخصوصاً مرحوم نائینی فرقی گذاشتند بین مسائل فقه، بین قواعد فقهیه و بین مسائل اصولیه. چون قواعد فقهیه به ذهن می آید که شبیه اصول باشد که نه اصول را ایشان مسائل اصول، و من چند بار در همین درس عرض کردم فرض کنید مثلاً مقدمه حرام، مقدمه حرام این که انسان کاری انجام بدهد که او را به حرام برساند، رسیدن به حرام، این را می گویند مقدمه حرام. این را در اصول آوردند. اما اعانه بر اثم، این را در قواعد فقهیه آوردند. با اینکه ظاهرش مثل هم هستند دیگر. مقدمه حرام جایی است که انسان خودش برای فعل حرام از صدورش از خودش مقدمه چینی کند. اعانه بر اثم جایی است که برای دیگری. اعانه بر اثم اصطلاحاً جایی است که انسان یکی از مقدمات طولیه ارتکاب غیر للحرام را انجام بدهد. یکی از مقدمات طولیه اش را شما انجام بدهید که دیگری ارتکاب حرام بکند.

مرحوم نائینی بین این دو تا فرق گذاشتند. یکی را روی مسائل اصولی قرار دادند، می گویم با اینکه ظاهرش هم مثل هم هست، خیلی ظاهرشان شبیه هم هست، یکی اش فقط صدور حرام از انسان است، یعنی مقدمه حرام، صدور حرام از دیگری است، این اعانه بر اثم است. یکی اعانه اثم را جزء قواعد فقهیه گرفتند. خود مرحوم نائینی در اول استصحاب، استصحاب در شبهات موضوعیه را جزء قواعد فقهیه گرفتند، استصحاب در شبهات حکمیه را جزء قواعد اصولی و مسائل اصولی گرفتند. همان استصحاب واحد را هم ایشان فرق می گذارند. یکی را گذاشتند قواعد فقهیه و یکی را گذاشتند مسائل اصولیه. یکی را جزء اباحت اصول گرفتند و یکی را جزء قواعد فقهیه.

این ظرافت های زیادی انصافش وقتی نگاه می کنیم مجموعه علمای اسلامی حتی سنی ها خیلی در این هزار و چهارصد سال زحمت کشیدند، خیلی زیاد زحمت کشیده شده تا کار به اینجا رسیده و من معتقدم که ما خیلی خوب است این ها را کاملاً مطلع بشویم، ریشه هایش انسان وقتی بفهمد نقادی بکند، بعد از نقادی هم به اصطلاح بتواند یک تغییر کلی بدهد اصلاً مباحث را به یک شکل دیگری مطرح بکند این خیلی کار خوبی است.

حالا به هر حال کمی از بحث خارج شدیم. برگردیم به بحث خودمان.

پس این نکته روشن شد. البته در مباحث به طور کلی...

س:

ج: آنها چون تفریعات را می گفتند خودمان گفتیم، اشکال سر این بود. بحثش در حقیقت این بود. نه اینکه رأیت، اینها می گفتند که چون این مسئله سابقاً هم توضیح دادم، این مسئله را اهل سنت به این عنوان که تفریع است و ما داریم تفریع می کنیم، که اولش هم آنها می گویند ادعایشان این است که جناب اسمش چیست، ابوحنیفه این کار را کرده.

بحث ائمه این بود که این تفریعاتی نیست که شما می خواهید بگویید. تفریع نمی خواهد بکنید. تمام اینها توسط پیغمبر (ص) بیان شده است. ما من شیء یقربکم الی الجنة و یبعدکم علی النار الا قد امرتکم به، اینها تفریع نیست. و یک وقت دیگر هم توضیح دادم که جواب حضرتعالی روشن بشود. الان یکی از مهمترین کسانی که، البته غیر از ایشان هم هستند، الان هم نگاه می کنم نوشته های اخیر اهل سنت، یک حدیثی بود جابر بن یزید جعفری است یا جابر جعفری صاف می گویند ضعیف کذاب جابر جعفری، خیلی ارسال به مسلمات کرده این بدبخت بیچاره، جابر جعفری را جزء کذابین قرار داده است. من این توضیحات را عرض کردم اولین کسی که ما داریم که گفت که به قول معروف سرش به تش می ارزد و شهادت عن حس دارد راجع به جابر خود ابوحنیفه است. این در علل ترمذی، آخر ترمذی هم دارد. کس دیگر هم داریم معاصر ابوحنیفه، اما او می گوید که گفت بیشتر سرش به تش می ارزد، آن هم سر همین است، اصلاً اصل مطلب همین است. همان رأیتی که نمی دانم کدام یک از آقایان فرمودند، آن تمام بحثش سر همین بود.

ابوحنیفه می گفت این جابر دروغ می گوید، چرا؟ چون می روم شب در خانه می نشینم یک تفریعی خودم درست می کنم، در روایات هم نیست، یک فرعی درست می کنم. صبح جابر را در خیابان می بینم چون هر دو اهل کوفه اند دیگر، به او می گویم آقا این تفریع، می گوید من دیشب این تفریع را درست کردم، جابر می گوید نه این حدیث دارد، حدیثی ابو جعفر محمد بن علی عن ابیه عن رسول الله قال، می گوید این تفریع را من خودم درست کردم، این آدم دروغگو می آید برایش جعل سند می کند. می گوید نه، این سند دارد، من از پیغمبر، اصلاً تمام این دعوا همین، یعنی دعوای ما با سنی ها این انصافاً ابوحنیفه خوب...، چرا، چون جابر معتقد بود که تمام آنچه که امام باقر (ع) می فرمایند عن ابیه عن آبائه عن رسول الله (ص)، این جای رأیت نیست، جای قیاس ما نیست، جای ادراک بشری نیست. آن وقت آن قواعد کلی را امام باقر (ع) به ایشان فرمودند، طبق آن قواعد کلی آن در می آمد، آن فرع در می آمد، جابر می گفت خب آن امام قواعد کلی را فرمود، قواعد هم عن رسول الله، فرع هم، این فرعی نیست که تو نشستی حساب کردی، یک جای دیگر هم دارد البته به نظر محمد بن مسلم است، می گوید رفتم پیش ابوحنیفه ماشاء الله کتاب زیاد، این قدر کتاب نوشته بود که پشت کتاب ها قایم شده بود، گفت این تمام تفریعات در باب طلاق است. بعد گفتم خب حالا، گفت حالا مسأله، اگر از مثلاً از آب یک سگی در بیاید، از آب نمی دانم یک گربه ای در بیاید، می بینید تفریعات اینجوری، از آب شتر در بیاید، این را بخوریم یا نه؟ محمد بن مسلم می گفت آقا اینقدر فرض نکن، یک کلمه، ان کان له

فلس اکلنا و الا ... دیگر بحث نمی خواهد این قدر طولانی. دقت می کنید. این ممکن است مثلاً صد تا فرع نشسته حساب کرده. روشن شد چه می خواهیم بگویم؟

این فرق بحث در این است. یعنی اصل نکته، راست هم می گوید ابوحنیفه انصافاً با تمام آن جهاتی که دارد می گوید خب این تفریعی است که من درست کردم، چطور جابر به رسول الله نسبت می دهد؟

راست است، هر دو طرف راست می گویند، هم جابر راست می گوید هم ابوحنیفه. دو تفکر است، دو مدرسه فکری است، دو مکتب فکری است. این دو تا وقتی با همدیگر درست ریشه یابی نمی شود، تصور این می شود که جابر دروغ می گوید، جابر دروغ نگفته، کجا جابر دروغ گفته؟ البته حالا اسم جابر را هم بردیم، در خیلی از ذهن ها معروف است که جابر سوار چوب می شد و فلان و اسب و فلان و بچه های کوفه سنگ به او می زدند و می گفتند جابر، این هم عجیب است این هم در شیعه معروف شده، ببخود این شخصیت بزرگ، اصلاً یکی از بزرگان کوفه است. جابر یکی از شخصیت های کوفه است. نمی دانم ما شیعه ها چرا خراب می کنیم؟ حالا ابوحنیفه جا دارد خراب بکند. در روایت صحیحه داریم، تعجب هم هست، ابن ابی عمیر هم نقل می کند که بعد از موت ولید که خلیفه اموی خذلهم الله بود لعنهم الله، در کوفه اضطرابی شد یک مقداری مثلاً فضای سیاسی به قول امروز ما باز شد، جابر در مسجد کوفه علناً گفت، تا آن وقت نمی گفتند دیگر رسم نبود، حدثی وصی الاوصیاء ابو جعفر محمد بن علی، این وصایت را علنی در مسجد کوفه مقابل سنی و شیعه، فقالوا جن جابر، این جنونش به این است نه اینکه بگویم سوار چوب می شد و در کوچه های کوفه، آن مطلب اساس ندارد و دروغ است. از دروغ هایی است که ما شیعیان به جابر بستیم. اصلاً جابر یک شخصیتی است که مسلم در مقدمه صحیحه مسلم اعتراض به او می کند، حدیث جابر را می آورد و به او اعتراض می کند. جابر یک فرد عادی نیست متأسفانه نمی دانم چرا در ذهن ها ما شیعیان هم خرابش کردیم. ایشان یک شخصیت، ایشان چون طرح وصایت را علنی عرض کردیم از نظر تاریخی همین زمان امام صادق (ع) است این موت ولید، سال ۱۲۶ هجری است. در روایت ندارد، از نظر تاریخی ما مقارنه کردیم ایشان یعنی در حدود ۱۲ سال بعد از ارتحال امام باقر (ع)، ایشان علناً توی مسجد علنی که دیگر می ترسیدند صحبت بکنند، شیعه زیاد بود در کوفه، اما در مسجد علنی و با وجود آن هم زمان بنی امیه و مسئله وصایت، چون می دانید شما اهل سنت یکی از حساسیت هایشان همین مسئله وصایت است دیگر. ابن ابی الحدید می گوید این مسلم است که لقب امیر المومنین علیه السلام وصی است. ایشان یک بحثی دارد می گوید مسلم است. لکن همین که ایشان می گوید مسلم است در همین صحیحه بخاری دارد که به عایشه گفتند اوصی رسول الله فلان، گفت نه، وصیت نکرد، متی اوصی، حضرت پیغمبر سرش در سینه من بود وقتی که فوت کرد، به کسی، یعنی یکی از سرداران مخالفت با وصایت عایشه است اصلاً و صحیح بخاری. اینها مسائل کمی نیست. ایشان مرحوم جابر

می آید اضافه بر وصایت امیر المومنین (ع) وصی الاوصیاء یعنی از زمان امیر المومنین تا، این جنون جابر که متأسفانه حتی خود نجاشی، نجاشی می گوید کان مخترطا، این تعبیر نجاشی مناسب نیست، ما تمام احترام را برای نجاشی قائلیم، مجموعه کلماتی که ایشان راجع به جابر گفته غیر قابل قبول است با کمال احترام ما برای نجاشی. دوسه تا مطلب راجع به جابر ایشان پشت سر هم آورده، همه اش باطل است و بی اساس است.

س:

ج: بله، اصلاً سازگاری ندارد، ما هم تعجب داریم، ما هم واقعاً تعجب داریم. چون ما حرف ایشان را که قبول نمی کنیم، اهانت هم که نمی خواهیم بکنیم، تعجب داریم. مطالبی که ایشان فرمودند کاملاً باطل است. یعنی دوسه تا مطلب ایشان در ترجمه جابر فرمودند که مطالب ایشان غیر واقعی است و غیر صحیح، لکن احترام ما به نجاشی جای خودش. چرا هم گفته هم نمی فهمیم، من اصلاً نمی فهمم، چه شده، چه شده که نجاشی چنین مطلبی را گفته که خلاف واقع هم هست یعنی با شواهد قطعی واقعی نمی سازد.

به هر حال از بحث کمی خارج شدیم چون به مناسبتی پیش آمد والا وارد بحث دیگر نشویم. این خلاصه مطلب.

آن وقت مرحوم شیخ قدس الله نفسه به مناسبت کلمه اکراه که در اینجا آمده، وارد توضیح مصادیق اکراه شدند. عرض کردم روشن شد برایتان که این مسئله اختصاص به اینجا ندارد. این بحث کبروی است. حالا ایشان آورده است.

من عده ای از عبارات ایشان را از این چاپ جدیدی که شده، جلد ۲، صفحه ۹۰ را همین قاعده خودمان. فرمودند تنبیه دوم: ان الاکراه یتحقق بتوعد بالضرر، من عرض کردم ضرر اصولاً که ایشان به کار برده درست است. ضرر به معنای نقص است. فرق است با حرج، حرج به معنای ضیق است. البته گفته شده عده ای گفتند حرج در قرآن آمده به معنای ضرر است. دیگر حالا ضرر که در حدیث آمده به معنای حرج است. تفسیر شده ضرر به معنای حرج تفسیر شده هر دو به دیگری تفسیر شده. لکن انصافش این طور نیست.

شواهد لغوی انشاء الله اگر در اصول رسیدیم به بحث لاضرر آنجا متعرض می شویم. شواهد فراوان لغوی حاکی است که ضرر یعنی نقص. از یک جهتی نقص پیدا بشود. حرج نقص نیست. مثلاً شما اگر وضو گرفتید منشأ این شد که مریض بشوید یا پوستتان مثلاً ترک بخورد، این می شود ضرر. اما در یک جایی می خواهید وضو بگیرید خوف دارید، خوف هجوم مثلاً مار و عقرب و دزد و اینها، این حرج است، حرج غیر از ضرر است. شما مریض نیستید سالم هستید، می خواهید تا ده دقیقه، پنج دقیقه، دو دقیقه بایستید اینجا وضو بگیرید،

خوف اینکه مال شما را دزد ببرد، می خواهید بروید سر آب وضو بگیرید، اموال شما را ببرد، یعنی باید همه اش فکرتان مشوه باشد، حالت ضیق نفس دارد، این حرج است.

مثلاً در ضرر انتقال به تیمم، حالا اگر حرج شد، هیچ نقص ندارد، راحت می شود وضو گرفت. لکن اینجا اگر بخواهید بایستید کنار این هی چشمتان این طرف را نگاه می کنید آن طرف را نگاه می کنید، ممکن است ماری به شما حمله بکند، حیوانی حمله بکند، دزدی، این حالت پیش می آید. حالت نقص نیست. آیا در حالت حرج هم انتقال به تیمم است؟ روشن شد؟

حالات حرج غیر از حالات ضرر است. این تعبیر خوبی است که ایشان گفته اکراه باید در آن ضرر باشد، یعنی اکراه باید توش نقص باشد. یک نقصی پیدا بشود علی ترک المکره علیه ضرر متعلقاً بنفسه ماله عرضه و اهله ممن یکون ضرره، البته آن عرض و اهل و ناموس و اینها کسی که ضررش راجع به این باشد. و اما اذا لم یترتب علی ترک المکره علیه الا الضرر علی بعض المومنین ممن یؤد اجنبی من المکره، اجنبی عن المکره، فالظاهر انه لا یؤد ذلک اکراهاً عرفاً، به این اکراه عرفی گفته نمی شود. اذ لا خوف له یحمله علی فعل ما امر به، و بما ذکرنا من اختصاص الاکراه بصورة الخوف لحوق الضرر بالمکره، ببینید، او من یجری مجراً کالاصبح فی الشرایع، یعنی فقه قدیم ما ندارد. این فقه قرن هفتم است. باز فقه قرن هفتم فقط حالت فتوا آورده، تحلیل ندارد. و تحلیل علامه و روضه شهید ثانی که همین شرح لمعه و غیرها. نعم لو خاف علی بعض المومنین جازله قبول الولاية المحرمه، اگر بعض مومنین، بل غیرها من المحرمات الالهیه التي اعظمها اتبری من ائمه الدین صلوات الله علیهم اجمعین لقیام الدین علی وجوب مراعاة المومنین و عدم تعريضهم لضرر. آن وقت بعد روایت آورده. ما چون اگر بخواهیم تا آخر عبارت ایشان را بخوانیم بعد تعلیقات طول می کشد.

تا اینجا که خواندیم ما تعلیقه مرحوم استاد را هم بخوانیم. دیگر تقریباً مطلب مهمی ندارد. بقیه اش جنبه روایتی دارد.

آقای خوبی در این جلد ۱ مصباح الفقاهه همان چاپ نجف که چاپ قبلی، حالا مثل اینکه یک چاپ دیگری کردند، حروفش هم فرق می کند.

بله، ایشان می فرمایند که اقول علی الکراهه فی فی اللغة هی ضد الحب، والاکراه هو حمل الرجل علی ما یکرهه، و هذا المعنی،... و او علی الاجانب من المومنین، ایشان علی الاجانب هم اینجا آوردند. و اذا انتفی التوعد بما یکرهه انتفی الاکراه علیه، یعنی ایشان بعضی مومنین هم اضافه کردند، و علیه البته علیه یعنی به مبنای خودشان، اگر این تفسیری که ما راجع به اکراه درست کردیم فلا نعرف وجهاً

صحيحاً لما ذكره المصنف، اگر دقت کردید مصنف این آخری را قبول نکرد، بعض المومنین را قبول نکرد. آقای خویی می گوید چه فرقی می کند، بعض المومنین هم، من تخصیص الاکراه ببعض ما ذکرناه قال آن وقت عبارت مرحوم شیخ را آورده که ما الان خواندیم. بله ایشان آورده. پس روشن شد اشکال آقای خویی؟ ایشان می گوید اکراه به ضرر است. حالا می خواهد ضرر بعضی از مومنین هم باشد. چه فرقی می کند؟

بعد می فرمایند که نعم یختلف موضوع الکراهه باختلاف الاشخاص والحالات فان بعض الاشخاص یکره مخالفة ای حکم من الاحکام و بعضهم یکره ذلك فی الجهر دون الخفاء و بعضهم یکره مخالفة التکلیف المحرمة دون الواجبات و بعضهم بالعکس، بله، و بعضهم لا یکره شيئاً من مخالفة التکالیف حتی قتل النفوس فضلاً عن غيره. نفهمیدیم مراد ایشان از این عبارت چه بود اصلاً. ثم ان الفارق بين الامرین ان الضرر المتوقع به متوجه الى المکره فی الاول و الى غيره من الاجانب فی الثاني، گاهی ضرر به خود اول است، بله، گاهی هم به ثانی است، الذي انکر المصنف تحقق مفهوم الاکراه فيه. بعد می فرماید: و تحقیق الکلام هنا فی جهات ثلاث، کلها مشتركة فی عدم ترتب الضرر علی المکره او ترک ما اکره علیه ولاية کانت ام غيرها. ایشان تعبیر ولاية ام غيرها گفتند اما بحث را بردند روی ولایت.

الجهة الاولى: ان یخشی من توجه الضرر الى بعض المومنین و يتوقف دفعه علی قبول الولاية من الجائرين، بعد سه تا مورد را ایشان مثال زدند.

لذا این نکته اساسی در اینجا است که مرحوم آقای خویی تعجب می کنند از شیخ انصاری که چرا شما می گوید اگر لحوق ضرر شد مسئله ای نیست، اما مثال هایی که می زنند در قبول ولایت است. مثلاً می گویند آقا تو یا قبول ولایت بکن یا پنج تا از مومنین هستند، مومنین شهر دیگری هستند، با هم کاری ندارند، اینها را زندان می کنیم. اگر می خواهید اینها آزاد شوند شما بیا قبول ولایت کن. این فرضی که و فروض دیگری که ایشان.

آنی که من می فهمم الان دقت بکنید ما وقتی یک چیزی می گوئیم چون در این جور چیزها البته آقای خویی هم اجمالاً ملتفت شدند، حالا نمی دانم چرا این مطلب را این جور فرمودند. آنچه را که من می فهمم و عرض می کنم که نه از مشایخ شنیدم نه از شاگردان شیخ مثلاً که شرحی نوشتند، نه شرح بر مکاسب جای دیگر، من فکر می کنم نظر مرحوم شیخ که بحث مومن را آورده، آن در بحث کلی اکراه است. اینی که آقای خویی البته می گوید ولاية کان عن غيرها، بعد مثال می زند که من قبول ولایت بکنم، این در خصوص ولایت است. این نکته

را خوب دقت بکنید. این نکته ظریف است. این نکته این است حالا من واضح و روشن برایتان مطرح بکنم که شما بتواند تصمیم گیری فکری بکنید.

یکی اینکه اصولاً در اکراه اگر من آن کار را انجام ندهم ضرر به غیر من است، به من کاری ندارد. مثلاً می گوید آقا شما بیا روزهات را افطار کن یا بیا شراب بخور نستجیر بالله، اگر شراب نخوری می رویم فلانی را زندان می کنیم، به من هم مربوط نیست، به من هم بر نمی گردد. خوب دقت بکنید. این که مرحوم شیخ می گوید اصحاب آمدند گفتند اکراه به این محقق نمی شود مرادشان این است، این یک جنایتی است آن دارد با او انجام می دهد، این به من چه ربطی دارد. خوب تصور بکنید، نمی دانم روشن شد بحث؟ می گوید آقا شما اگر روزهات را افطار نکنی، یک نفر از مومنین را زندان می کنیم یا شلاق می زنیم. خب این یک جنایتی است دارد به دیگری انجام می دهد، اینها آمدند گفتند این ربطی به اکراه تو ندارد، تو را اکراه نکرده که. پس یک بحث این است که آیا در باب اکراه بر خود اکراه بر یکی، چون عرض کردیم بحث اکراه یک بحث عریضی دارد. آیا ایذاء بعضی از مومنین در صدق عنوان اکراه صدق می کند یا نه؟ یک بحث این است.

یک بحث این است که در باب اکراه در ولایت ایذاء مومنین، خوب دقت بکنید. چون خود قبول ولایت را گفتیم حرام است الا مع الاکراه. اگر به این آقا بگویند شما بیا استاندار اینجا بشو، فرض کنید من باب مثال، از طرف سلطان جائز، استاندار این استان بشو، اگر نشوی مثلاً ده تا از مومنین این استان را ما زندان می کنیم، خوب دقت می کنید، یا اگر نشوید به اموال مومنین ضربه می زنیم یا اگر نشوید ما فرض کنید فلان شخص را می آوریم که می آید اموال مردم را چپاول می کند. اینجا بحث این است که اینجا اکراه بر ولایت صدق می کند یا نه؟

دو تا شد، یکی اکراه خود اکراه صدق می کند. کاری به ولایت نداریم.

یکی اینکه ضرر بعضی از مومنین در صدق اکراه بر قبول ولایت. که اگر تو نیایی شخص دیگری را می فرستیم، تو حتماً بیا و اگر نیایی ما مومنین این منطقه را زندان می کنیم یا اگر نیایی کسی را می فرستیم که اموال مردم، دقت بکنید، یک بحث این است، من فکر می کنم مرحوم آقای خویی می خواستند بگویند در بحث قبول ولایت مع الاکراه این کافی است. شیخ می خواهد بگوید که شیخ هم بعد می گوید این مطلب را کأنما عبارت شیخ این است، در خود اکراه این کافی نیست، اما در قبول ولایت کافی است. خوب دقت بکنید.

یعنی اگر شما را اکراه کردند که آقا شراب بخور و الا پنج تا مومن را شلاق می زنیم. این می گوید اکراه به فعل شما صدق نمی کند، آن که از روضه و شرایع نقل کرده، چون یک جنایتی است که او می کند، به من فشاری نمی آید، می خواهد بزند آن ها را به من چه مربوط است،

می خواهد آنها را کتک بزند بزند. این اکراه من بر شرب خمر نیست، چون آن ظالم، ظالم است دیگر، حالا من شرب خمر بکنم یا نکنم، او بر ظلم خودش هست.

اما اگر این طور گفت شما بیا استاندار اینجا بشو، اگر نشدی مومنین را به فشار می اندازیم، خوب دقت کنید. شیخ در حقیقت می خواهد بگوید اینجا اکراه بر قبول ولایت هست. در خود اکراه ضرری که متوجه مومنین بشود دخیل نیست، روشن شد؟ اما در خصوص ولایت، چون ولایت به خاطر دفع ضرر از مومنین است، ولایت فرقی این است. فرق هست بین ولایت و بین شراب خوردن. شراب خوردن یا روزه انسان افطار کردن، خوب دقت کنید نکته روشن شد؟ چون قبول ولایت برای چه جایز بود؟ برای اینکه دفع ضرر از مومنین بکند، روایت هم داشت غیر از ذکری. مثل علی بن یقطین برای خدمت به مومنین قبول ولایت بکند. لذا بیاییم بگوییم اگر گفت اگر ولایت قبول نکردی مومنین در ضرر هستند، اینجا اکراه بر قبول ولایت صدق می کند، خوب دقت می کنید؟ اما مثل همین در شرب خمر، آنجا اکراه صدق نمی کند.

س:

ج: آقای خویی می خواهند بگویند فرقی...

س:

ج: آقای خویی می خواهند بگویند هر دو فرق نمی کند. هر دو اکراه است. می گوید تو شراب بخور و الا یکی از مومنین، به من هم ربطی ندارد، نه فامیل من است نه ضررش به من برگشته، یک نفر را زندان می کنیم، آقای خویی می گویند اکراه است. چون انسان نباید ببیند که ضرری به مسلمانان به خاطر عمل من صادر بشود.

در حقیقت شیخ می خواهد بین این دو تا فرق بگذارد. این را تا فردا فکر بکنید چون وقت هم تمام شد.

روشن شد آقا نکته مطلب؟

یکی ضرر بر انسان دیگر صدقش در کلی اکراه، یکی آن صدقش در قبول ولایت.

آنجا اکراه صدق می کند اگر گفت مومنین را ضرر می دهیم. در شرب خمر صدق نمی کند.

.....
نمی دانم نکته کار روشن شد؟ فکر می کنم خیلی واضح شد، چون عبارت را ابتدائاً نگاه بکنید به این وضوح نمی آید مطلب. به نظرم خیلی مطلب روشن شد. یکی در کلی اکراه است و یکی در قبول ولایت.

در مقابل این دو تا رأی، بگوییم در هر دو صدق نمی کند. به من چه حالا می خواهد برود مومنین زندان، من قبول ولایت نمی کنم. آیا اکراه بر قبول ولایت صدق می کند یا نه؟

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرین